

# مصلحت اندیشی و تکلیف محوری در اندیشه و سیره امام علی (ع)

موسی سلیمی<sup>۱</sup>

مقدمه:

الف - کلیات مفهومی

مبحث تکلیف محوری و مصلحت اندیشی، یکی از مباحث مهم در اندیشه سیاسی اسلام است. اهمیت این بحث به این دلیل دو چندان گردیده، که در کشورمان بعد از سالها، حکومت اسلامی برپا شده است. به همین دلیل، گاه در برخی موارد، اختلاف نظر در بعضی احکام پیدا می شود. به طور مثال، آیا اجرای حکم قصاص در شرایط کنونی، به مصلحت اسلام و کشور است؟ در هنگام تراجم احکام بخصوص در مسائل اسلام و کشور است؟ در هنگام تراجم احکام بخصوص در مسائل اجتماعی، ترجیح یک امر بر دیگری اغلب مشکل است. این امر، باید به وسیله فقیه آشنا به مبانی و احکام فقه صورت گیرد و اهمال و بی دقتی در این امر، می تواند ضربات جبران ناپذیری بر پیکره دین وارد آورد.

تکلیف و تکلف مصدر باب تفعیل به شمار می روند. به لحاظ لغوی، تکلیف به معنای مشقت و سختی و جمع آن تکالیف می باشد. معنای اصطلاحی که از آن مدنظر داریم، عبارت است از: «عمل به یک سلسله دستورها و قوانین که از طرف شارع مقدس وضع شده و به وسیله پیامبران به ما ابلاغ شده، که در نتیجه عمل به آن، می توان به سعادت دنیا و آخرت رسید»<sup>۲</sup>

در مقابل تکلیف واژه مصلحت است که وزناً و قیاساً هم بر وزن منفعت می باشد. به لحاظ لغوی هم، واژه مصلحت به معنای منفعت، سود و بهره است. معنای اصطلاحی مورد نظر این واژه عبارت است از: «جلب منفعت و دفع ضرر، در حدودی که مقاصد شرع حفظ شود».

در این تحقیق مختصر، سعی بر آن بوده است تا ابتدا کلیات مفهومی دو واژه: مصلحت اندیشی و تکلیف محوری، بررسی شود. بعد از آن، به خاستگاههای فقهی و عقلی مصلحت اشاره ای می شود. سپس، انواع مصلحت بررسی می گردد. همچنین، نگاهی گذرا به رابطه میان مصلحت اندیشی و تکلیف محوری خواهیم داشت. سپس، نمونه هایی از مصلحت اندیشی های امام علیه السلام را ذکر کنیم. بعد از آن، جایگاه و نقش تکلیف محوری را در اندیشه امام علیه السلام بررسی می کنیم. همچنین، نکاتی چند درباره مصلحت و کیفیت بهره گیری از مصلحت را ذکر می نماییم. در نهایت، به یک نتیجه گیری کلی از مباحث مطرح شده می پردازیم.

مصلحت، تقسیم بندیهای گوناگونی دارد. به لحاظ زمانی، می توان مصلحت را به مصالح دائمی (ثابت) و موقت (متغیر) تقسیم کرد.

مراد از مصلحت ثابت، مصلحتی همیشگی است، که در همه زمانها ارزش آن محفوظ می ماند و بدان عمل می شود. مصلحت متغیر، آن است که در صورت تعارض حکم سابق و اخیر، به حکم اخیر عمل کنیم.

از حیث اعتبار شارع، می توان مصلحت را به ۳ بخش تقسیم کرد:

۱. مصالح معتبره: شارع دلیل اعتبار حکم را ذکر کرده است؛ مثل قصاص برای حفظ نفس.

۲. مصالح ملغاة: شارع به الغای آن تصریح کرده است؛ مثل ربا.

۳. مصالح مسکوت عنها (مصالح مرسله): شارع نه بر الغای آن تصریح کرده و نه بر اعتبار آن.

مصالح مرسله که در فقه اهل سنت یکی از منابع استنباط و اخراج حکم است، به ۳ قسمت تقسیم می‌شود:

۱. ضروریه: هدف و مقصود اصلی شریعت، بر حفظ آن می‌باشد؛ مثل: دین، نفس و عقل.

۲. حاجیه: براساس نیاز جامعه، حکمی جعل گردد، نه براساس ضرورت؛ مانند: احکام بیع و اجاره.

۳. تحسینی (اخلاقیات): نه در حد ضرورت و نه در حد غیرضروری است، که رعایت آن باعث کمال می‌شود.<sup>۲</sup>

از حیث دامنه و گستره تأثیر، می‌توان مصلحت را به مصالح فردیه و نوعیه تقسیم کرد

در تلقی شیعه، مصالح مرسله موجب کنار نهاده شدن نصوص دینی است و موجب می‌شود که عامل به آن، بر

**بنای عقلا صرفاً در امور اجتماعی و غیر عبادی اهمیت دارد و الا، استحسانات و استنتاجات استقلالی آن، نمی‌تواند تغییر دهنده موضوعات و احکام عبادی باشد؛ چون در احکام عبادی، عقل توان ادراک ندارد. به عبارتی، این نوع احکام حقایق ملکوتی به شمار می‌روند، که ملاکها آن صرفاً الهی است و با عقول عامه درک نمی‌شود.**

آرای شخصی خود تکیه کند و احیاناً فتوای خلاف بدهد. از دیدگاه شیعه، حکم ناشی از مصالح مرسله، به خود شارع انتصاب نمی‌یابد و حکم می‌باشد، نه فتوای کاشف از حکم شرع؛ (اگرچه مانند حکم شرعی لزوم اجرای آن محرز است) و به عنوان اختیارات ولی امر محسوب می‌شود.

منظور ما از مصلحت در این تحقیق، آن نوع مصلحتی است که پایه حکم و احکام حکومتی قرار می‌گیرد. البته، در

تعریف خود حکم حکومتی هم اختلاف نظر وجود دارد. برخی حکم حکومتی را در طول احکام اولیه و ثانویه می‌دانند. برخی می‌گویند علاوه بر احکام اولیه و ثانویه، شق سومی به نام احکام حکومتی داریم. مراد از حکم حکومتی، حکمی است که فقیه یا حکومت اسلامی گاهی مصلحت تامه ملزمه یا مفسده تامه ملزمه‌ای را تشخیص می‌دهد و براساس آن، حکمی صادر می‌کند که از نظر قرآن و روایات، همان حکم الله است. و آن مصلحتی که فقیه در نظر می‌گیرد، گاهی - مانند قضیه تحریم تنباکو - عنوان ثانوی است یا - مثل حکم بر اول ماه - ثانوی نیست و همه مصالح یاد شده، در طول تکلیف محوری جا دارند.

#### ب - خاستگاههای عقلی و فقهی مصلحت

##### ۱. مصلحت و بنای عقلا

بنای عقلا صرفاً در امور اجتماعی و غیرعبادی اهمیت دارد و الا، استحسانات و استنتاجات استقلالی آن، نمی‌تواند تغییر دهنده موضوعات و احکام عبادی باشد؛ چون در احکام عبادی، عقل توان ادراک ندارد. به عبارتی، این نوع احکام حقایق ملکوتی به شمار می‌روند، که ملاکها آن صرفاً الهی است و با عقول عامه درک نمی‌شود. حضرت رسول ﷺ و امامان علیهم‌السلام فقط در امور اجتماعی و در محدوده مصالح بشری، با مردم مشورت می‌کردند و در هیچ یک از احکام تبدی و موضوعات عبادی مشورت با مردم صحیح شمرده نمی‌شد. از این رو، رابطه بنای عقلا در امور اجتماعی با تکلیف محوری، عموم و خصوص مطلق است.<sup>۵</sup>

##### ۲. مصلحت و عرف

منظور از عرف، چیزی است که در میان مردم متداول است، با نص شرعی مخالفتی ندارد، مصلحتی را از میان نمی‌برد و مفسده نیز به بار نمی‌آورد. عرف روش عمومی مردم که از مصلحت اندیشی سرچشمه گرفته و برای حفظ فرد یا جامعه سامان یافته باشد، در صورتی معتبر است که برخورد و تعارض با شرع نداشته باشد. رابطه این نوع عرف هم باتکلیف محوری، عموم و خصوص مطلق است.<sup>۶</sup>

##### ۳. مصلحت و قاعده لاضرر

پیروی از احکام و دستورهای اسلامی تا جایی لازم است، که مستلزم ضرر و زیان نباشد. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که در ضرر به شخص، مصلحت شخصی و



فردی و در ضرر به جمع، مصلحت جمعی منظور است. نفع این قاعده، به کلیت اجتماع مسلمانان برمی‌گردد؛ به طوری که می‌توان گفت که در نهایت، برای «مصلح عمومی» در نظر گرفته شده است. در این موارد، احکام صادره از جانب شرع، براساس لاضرر جمعی و نرسیدن ضرر به جامعه انسانی است. در واقع، مصلحت نوعی لحاظ شده است، نه مصلحت فردی. به طور مثال، پرداخت زکات براساس مصلحت نوعی است، نه فردی.

۲. مصلحت و اصل تقدیم اهم بر مهم (تزامم احکام) هرگاه دو حکم لازم‌الاتباع شرعی در یک مقام با هم جمع شوند، با هم برخورد کنند و در مقام التزام قرار گیرند به طوری که قدرت اعمال و انجام دادن هر دو حکم شرعی را نداشته باشیم، به حکم عقل می‌بایست امر اهم را انجام دهیم. در این باره، علاوه بر اینکه عقل و اجماع بر آن صحه می‌گذارد، روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمودند: «اذا اجتمعت حرمتان طرحت الصغرى للكبرى» (هرگاه دو امر محترم در یک مورد جمع شوند، می‌بایست امر کوچکتر را برای امر بزرگتر رها کرد). اقوا بودن مصلحت در امور اجتماعی، سیاسی و حکومتی، کاری است دشوار که فقط از عهده فقیه کارشناس برمی‌آید. در التزام مصلح نوعیه با شخصیه، مصلح نوعیه تقدم دارد. در دل این قاعده یک قاعده عقلی دیگری به نام «دفع افسد به فاسد» یا «اصل خیر الشریع» نیز مطرح می‌شود. در التزام، چه در انتخاب اهم و مهم و چه در انتخاب افسد و فاسد، مکلف باید:

اولاً، حتماً به یکی از آن دو عمل کند.

ثانیاً، انجام آن یک امر، انجام ندادن دیگری را در پی دارد. پس، هیچ امکانی برای انجام هر دو حکم نیست. رابطه این نوع مصلحت با تکلیف محوری، عموم و خصوص مطلق است.

## ب - انواع مصلحت

### ۱. مصلح واقعی

این گونه مصلحتها، در بطن کلیه احکام شریعت نهفته است، و از آنها به مصلح «نفس الامری» تعبیر می‌شود. این نوع مصلح، در مسائل عبادی فردی و شخصی بیشتر وجود دارد.

### ۲. مصلح حکومتی

این نوع مصلح تابع ضرورت است و کاشف آن عقل به شمار می‌رود. در حکومت اسلامی، این نوع مصلحت و تشخیص ضرورت، می‌بایست با روح شریعت هماهنگ باشد. اگرچه این نوع حکم حکومتی و تشخیص موارد ضروری، به عنوان یک حکم «مستنبط» نیست، لیکن از عقل آشنای با مبانی شریعت می‌بایست صادر شود تا همسواره در بستر شریعت بوده و با روح شریعت هماهنگی داشته باشد. مصلحت حکومت را یک عقل التزامشناس می‌تواند تشخیص دهد. در بسیاری از مسائل، چندین مصلحت وجود دارد که باید بهترین را انتخاب کرد. عقل التزامشناس، باید مصلح مقدر و محقق را درک کند. نه تنها صورتهای فعلی یک قضیه، بلکه عقل التزامشناس باید زوایای پنهان

**هرگاه دو حکم لازم‌الاتباع شرعی در یک مقام با هم جمع شوند، با هم برخورد کنند و در مقام التزام قرار گیرند به طوری که قدرت اعمال و انجام دادن هر دو حکم شرعی را نداشته باشیم، به حکم عقل می‌بایست امر اهم را انجام دهیم.**

پیشآمدها و تبعات آینده آن را نیز کاوش کند. از این رو، مجتهد باید آگاه به زمان باشد. و فقط عقل شریعت‌آشنا و التزامشناس که با مذاق شارع و انگیزه او از جعل احکام اجتماعی اسلام آشناست، می‌تواند این مصلح حکومتی را تشخیص دهد.<sup>۷</sup>

### ۳. مصلح به معنای منافع

تسری و انتقال ناصواب این نوع مصلحت به نوع قبلی (مصلحت تابع ضرورت)، باعث نتیجه‌گیریهای نامیمون، و به دور از حقیقت همچون: «عرفی شدن دین» شده است. علت اصلی این تسری ناصواب علاوه بر ناآشنایی با مبانی فقهی و حکومتی اسلام و نادیده گرفتن مصلحت، تابع ضرورت وجود مرزهای نزدیک میان مصلحت به معنای منفعت یا اصالت فایده «utility» است که جرمی بتنام و

جان استوارت میل از اصحاب آن به شمار می‌روند. در این مصلحت که به معنای مفید بودن است، دیگر بحث ضرورت نیست، بلکه بحث بود و نبود است؛ به طوری که یک نوع عملیات کاوشگرانه و کارشناسانه محض است، که چه چیزی به سود جامعه بشری است و چه چیزی به سود آن نیست.<sup>۱</sup> پرسش اصلی این است که آیا اگر عقلای عالم به این نتیجه رسیدند که امری به سود آنان است، آیا این امر حجت است؟ آیا در جامعه دینی، چنین امری پذیرفتنی است؟ در پاسخ به آن، ۲ نظر وجود دارد:

پاسخ اول: رأی اغلب فقیهان این است که سودشناسی مردم، به خودی خود حجت نیست. از منفعتهای و سودهایی که مردم از خود بروز داده‌اند، فقط منفعتهای و سودهایی حجت است که یا شارع آن را امضا یا درباره آن سکوت کرده باشد. بدیهی‌ترین نتیجه این سخن، این است که در این معنای خاص از مصلحت، فقط و فقط موارد و مصالحی که زمان شارع اتفاق افتاده و از سوی شارع تقریر شده، حجت است.

پاسخ دوم: مصلحتهایی را که عقلا از آن جهت که عاقل به شمار می‌روند، آنها را یافته‌اند، حجت و پذیرفتنی اند. بر

طبق این مبنا، می‌توان مصالح داخل در این محدوده را در یک جامعه دینی در نظر گرفت و برای آن، کارآمدی و کارآیی قائل شد. البته، این امر مشروط به ۲ امر است:

۱. شرع در این مسائل ساکت باشد؛ چرا که شرع خود رئیس العقلاء است و اگر شرع در خصوص موضوعی سخن بگوید، همان سخن حجت و ملاک است.

۲. فقط در خصوص مسائل اجتماعی باشد، نه در حوزه شخصی؛ زیرا حوزه شخصی و فردی (عبادات فردی) مناطات ملکوتی دارند و فقط شارع است که این مناطات را می‌داند و می‌شناسد. به همین دلیل، فرموده‌اند: «ان دین الله لا یصاب بالعقول»<sup>۲</sup>

در خصوص مصالح فوق و رابطه آنها با تکالیف محوری، می‌توان گفت که مصالح نفس‌الامری نسبت عموم و خصوص مطلق با تکلیف محوری دارند. همچنین درباره مصالح حکومتی و مصلحت به معنای منفعت به نحوی که تأیید شده شرع باشد، می‌توان گفت که رابطه آنها با تکلیف محوری، عموم و خصوص مطلق است.

خلاصه روابط مصالح مطرح شده را با تکلیف محوری، به گونه ذیل می‌توان بیان داشت:<sup>۳</sup>

انواع مصلحت	دایره مشمول آن	رابطه آن با تکلیف محوری
مصالح نفس‌الامری	مصالح ثابت، معتبره، ملغاة، لاضرر	عموم و خصوص مطلق
مصالح حکومتی	عرف، بنای عقلا، مصالح متغیر، مصالح مرسله	عموم و خصوص مطلق
مصالح به معنی منافع	۱. منفعتی که شارع امضا یا تقریر کرده باشد. ۲. منفعت عقلی به شرطی که شرع ساکت باشد، و نیز در خصوص مسائل اجتماعی باشد.	عموم و خصوص مطلق

### رابطه میان مصلحت‌اندیشی و تکلیف محوری

دین، برنامه‌ای است که خداوند، خالق هستی، برای هدایت انسانها فرستاده است. این برنامه، به گونه‌ای تنظیم شده است، که متناسب با اوضاع و احوال مختلف باشد، در طول زمان کارآیی لازم را داشته باشد و گذشت زمان نتواند عامل به فراموشی سپردن آن باشد.

این برنامه که تضمین‌کننده سعادت دنیوی و اخروی انسانهاست، در آن مکانیزمهایی برای تطبیق دین با اوضاع و شرایط متنوع تاریخی در نظر گرفته شده است؛ به طوری که

سبب حفظ و بقای دین در طول سالها و زمانهای متمادی و طولانی خواهد شد. احکام این دین، به ۲ بخش: اولیه و ثانویه تقسیم می‌شود. احکام اولیه، ثابت و همیشگی است ولی احکام ثانویه، در موارد عسرو حرج می‌باشد. در دین، به ولی فقیه اجازه داده شده است تا در مقاطع حساس برای حفظ اصل دین، حکم حکومتی صادر کند. و در برخی موارد، حتی برای مدت کوتاهی، ولی فقیه می‌تواند برخی فروع همچون: نماز و حج را تعطیل کند. این انعطاف‌پذیری، نتیجه همان مصلحت‌اندیشی و آینده‌نگری است، که خداوند

علیم و توانا در آیین آسمانی خود لحاظ کرده است. لذا، می‌توان گفت که رابطه میان تکلیف محوری و مصلحت‌اندیشی، همانا عموم و خصوص مطلق است. این مصلحت‌اندیشی، ضامن حفظ دین در شرایط گوناگون است.

بنابراین، مصلحت‌اندیشی، در طول تکلیف‌محوری است. باید توجه داشت که اصالت بر تکلیف است. حضرت علیه السلام با توجه به نگاهی که نسبت به دنیا دارند، در جاهای مختلف متذکر می‌شوند که دنیا محل امتحان و آزمایش است. در نظر حضرت علیه السلام دنیا فسی نفسه ارزشی ندارد. حداکثر، دنیا از این جهت که مزرعه آخرت است، با ارزش است حضرت علیه السلام در مذمت دنیا، سخنان فراوانی دارد؛ چنانکه می‌فرمایند: <sup>۱۱</sup> پس دنیا را خرد مقدارتر از پرکاه

و خشکیده گیاه ببینید. و از پیشینیان خود پند بگیرید قبل از آنکه پیشینیان از شما عبرت بگیرند. دنیای نکوهیده را برانید، چه او کسانی را از خود روانده است که بیش از شما عاشق و شیفته آن بوده‌اند.

دیدگاه حضرت علیه السلام نسبت به دنیا بخوبی نشان می‌دهد که ایشان نسبت به حکومت،

سیاست و دیگر اسباب دنیوی چگونه نگاه می‌کردند. از نظر امام علیه السلام این دنیا و اسبابش، وسیله‌ای برای هدف برترند؛ که همانا اطاعت و بندگی خدا و عمل به تکالیف او است. امام علیه السلام سیاست را وسیله‌ای برای اجرای حدود، احکام الهی و تکالیف اجتماعی دین می‌دانستند. به همین دلیل، حکومت در نظر امام علیه السلام فی نفسه ارزش نداشت. هنگامی که عبدالله بن عباس، حضرت علیه السلام را در حال وصله زدن کفش خود می‌بیند، حضرت علی علیه السلام از عباس سؤال می‌کنند: ارزش این کفش چقدر است؟

عباس پاسخ می‌دهد: ارزشی ندارد.

آنگاه حضرت می‌فرمایند: <sup>۱۲</sup> به خدا سوگند که این کفش پاره نزد من، از حکومت بر شما محبوبتر است، مگر آنکه با

در دست داشتن حکومت، حقی را بر دارم یا باطلی را سرکوب کنم.

هنگامی که مردم بعد از قتل عثمان برای بیعت نزد امام آمدند، ایشان فرمودند: <sup>۱۳</sup> اگر این حضور حاضران و بیعت‌کنندگان نبود و حجت بر من تمام نمی‌شد و چنانچه خداوند از دانشمندان ربانی آگاه، پیمانی سخت نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم هیچ آرام و قرار نگیرند، بی‌تأمل رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و پیشیزی ارزش نمی‌گذارم.

در جایی دیگر، امام علیه السلام به طلحه و زبیر می‌گویند: <sup>۱۴</sup> به خدا قسم، نسبت به حکومت رغبتی نداشتیم و مرا در حکومت نیازی نبود، شما مرا به آن خواندید و شما بار آن را به دوشم نهادید.

به همین دلیل، حضرت حکومت را امانتی می‌دانستند که باید در حفظ آن کوشید؛ چنانکه فرمودند: <sup>۱۵</sup> همانا حکومت در مسئولیت و کاری که بر عهده تو است، برایت طعمه نیست بلکه امانتی است برگردنت. از جمله مهمترین اهداف حکومت، برقراری

عدالت، مساوات و دفاع از حق مظلوم است. در این موارد، حضرت علیه السلام به هیچ‌وجه درنگ نمی‌کردند؛ هر چند به قیمت از بین رفتن حکومت می‌شد. در نزد حضرت علیه السلام اجرای احکام اسلام اصالت دارد، نه حفظ حکومت. لذا، حضرت به خاطر سختگیری در این امر، مخالفان زیادی پیدا کردند که در اجرای کارهای امام علیه السلام مانع تراشی می‌کردند. حضرت درباره برگرداندن اموال بیت‌المال که عثمان به میل خودش به دیگران بخشیده بود، می‌فرمایند: <sup>۱۶</sup> به خدا قسم، اگر آن املاک را بیابم به مسلمانان برمی‌گردانم؛ اگر چه مهریه زنان شده باشد یا با آن کنیزها خریده باشند، زیرا گشایش امور با عدالت است و کسی که عدالت او را در مضیقه اندازد، ظلم و ستم مضیقه بیشتری برای او ایجاد می‌کند.

**دیدگاه حضرت علیه السلام نسبت به دنیا بخوبی نشان می‌دهد که ایشان نسبت به حکومت، سیاست و دیگر اسباب دنیوی چگونه نگاه می‌کردند. از نظر امام علیه السلام این دنیا و اسبابش، وسیله‌ای برای هدف برترند، که همانا اطاعت و بندگی خدا و عمل به تکالیف او است.**



**از جمله مهمترین اهداف حکومت، برقراری عدالت، مساوات و دفاع از حق مظلوم است. در این موارد، حضرت علیه السلام به هیچ وجه درنگ نمی کردند؛ هر چند به قیمت از بین رفتن حکومت می شد. در نزد حضرت علیه السلام اجرای احکام اسلام اصالت دارد، نه حفظ حکومت.**

امیرمؤمنان علیه السلام سیاست را در معنای والا والهی می شناختند و از سیاستهای رایج و پیشین که همگی در خدمت قدرت و مکتب سیاستمداران بود، بشدت بیزار بودند. ایشان همه وجود خود و حکومتش را برای هدایت کردن مردمان به سوی خدا می خواستند. امام علیه السلام در نامناسبترین اوضاع و احوال و تحت بیشترین فشارها، اجازه خودکسامگی و بهره گیری از استبداد را برای گشودن راهها و حل مشکلات به کسی ندادند و خود از این گونه روشها بشدت پرهیز می کردند.<sup>۲۰</sup>

د - نمونه هایی از مصلحت اندیشی در سیره امام علی علیه السلام

#### ۱. خانه نشینی امام علی علیه السلام

یکی از بزرگترین نمونه های عمل به مصلحت از سوی حضرت علی علیه السلام خانه نشین شدن ایشان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حضرت علیه السلام در این باره می فرمایند: «هان به خدا قسم، ابوبکر، پسر قحافه، جامه خلافت را پوشید در حالی که می دانست جایگاه من در خلافت، چون محور سنگ آسیا به آسیاست. سیل دانش از وجود همچون سیل سرازیر می شود، و مرغ اندیشه به قله منزلتم نمی رسد. اما از خلافت چشم پوشیدم و روپ از آن برتافتم. و عمیقاً اندیشه کردم که با دست بریده و بدون یاور بچنگم یا آن عرصه گاه ظلمت کور را تحمل نمایم؛ فضایی که پیران در آن فرسوده و کمسالان در آن پیر و مؤمن تا دیدار حق دچار مشقت می شود. دیدم خویشتنداری در این امر عاقلانه تر است. پس، صبر کردم در حالی که گویی در دیده ام خاشاک و در گلویم استخوان بود. می دیدم که میراثم به غارت می رود.

همچنین، حضرت علی علیه السلام در پاسخ به ابوسفیان و عباس که بعد از سقیفه می خواستند با امام بیعت کنند، فرمودند: «... ای مردم! با کشتیهای نجات امواج فتنه ها را بشکافید، از جاده دشمنی و اختلاف کنار روید، تاجهای مفاخرت و برتری جویی را از سر بیندازید. رستگار گردد آن که با داشتن یار قیام نماید، یا در بی قدرتی راه سلامت گیرد و دیگران را راحت گذارد. حکومت بدین صورت، آبی متعفن و لقمه ای گلوگیر است. و هر کس میوه را به موقع نچیند، چون کشاورزی است که بذر را در زمین دیگری بپاشد. اگر از قدر و منزلتم بگویم، نهمتم می زنند که برحکومت حریص

لذا، حضرت در امر حکومتداری هیچ وقت تقوا را زیر پا نمی گذاردند. از آنجا که حضرت علیه السلام نمی توانستند دست به خیلی از کارها بزنند، برخی از مردم نادان گمان می کردند که معاویه سیاستمدارتر از حضرت است. لذا، آنان در این باره، اعتراض کردند. حضرت علیه السلام در پاسخ چنین فرمودند:<sup>۱۷</sup> سوگند به خدا، که معاویه از من سیاستمدارتر نیست. ولی او نیرنگ می کند و گناهکار است. و اگر نیرنگ و حیل به ناشایسته نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم. اما هر نیرنگی، خود گناهی است و هر گناهی، یک نوع کفر است. و روز رستاخیر برای هر نیرنگ بازی و مکاری، نشانه ای است که به آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من با کید و مکر اغفال نمی شوم، و در سختی و گرفتاری عاجز و ناتوان نمی گردم.

همچنین، امام روزی از فرار مردم به سوی معاویه، نزد مالک اشتر شکایت کردند. مالک گفت: اینها از عدالت شما به تنگ آمده اند. اگر صلاح بدانید، مقداری سرکیسه را باز کنید. آنان به سوی شما باز خواهند گشت، نسبت به شما حمیت نشان خواهند داد و دوستی شان بر شما خالص خواهد گشت.

حضرت علیه السلام در پاسخ فرمودند: اما از اینکه از طرز عمل و روش ما در باره عدالت سخن گفتی، خداوند متعال می فرماید:<sup>۱۸</sup> هر آن کس که عمل صالحی انجام دهد و یا به عمل زشتی روی آورد، در حقیقت بر خود کرده است و خدا بر بنده ای ظلم نمی کند.<sup>۱۹</sup>



است و اگر ساکت بمانم، می‌گویند از مرگ ترسیده. هرگز، آنهم با آن مبارزات و جنگها! به خدا قسم، عشق پسر ابوطالب به مرگ، از علاقهٔ کودک شیرخواری به پستان مادر بیشتر است. سکوت محض اسراری است که در سینه دارم که اگر بگویم، همهٔ شما مردم همچون ریسمانهای بسته در دلو در اعماق چاه، به لرزه خواهید افتاد.

آن زمان، هنوز اسلام واقعی در دل همهٔ مسلمانان وارد نشده بود، و اسلام را هنوز خیلیها به صورت سطحی پذیرفته بودند. همچنین، در آن دوران با ظهور پیامبران دروغین و مرتد شدن گروهی از مسلمانان<sup>۲۳</sup> وقوع جنگ داخلی و محو کلیت دین هر لحظه انتظار می‌رفت. همین امور موجب شد که حضرت با وجود اینکه می‌دید میراثش به غارت می‌رود و حقش غصب می‌شود، امر اہم (حفظ اصل دین) را بر امر مهم (خلافت و پیشوایی مسلمانان) ترجیح دادند.

#### ۲. عفو مجروحان و آزادی امیران

در روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام دربارهٔ اسیران امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که پس از ورود لشکر سپاه امام علیه السلام به بصره و اتمام جنگ حمل، امام علی علیه السلام به عفو مجروحان و آزادی اسراء دستور دادند. امام صادق علیه السلام مصلحت واقعی در این حکم را چنین بیان می‌دارند که چون امام علیه السلام می‌دانستند که پس از ایشان حکومت در دست دیگران قرار می‌گیرد و اگر امروز سختگیری کنند و دستور پیگیری دهند در آینده به سود شیعیانشان نخواهد بود، بنابراین با در نظر گرفتن این جهت و در چنین شرایطی، فرمان آزادی و بخشش اسراء را صادر کردند. در ادامهٔ روایت، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:<sup>۲۴</sup> هنگامی که حضرت حجت بیابند با اسرای جنگی به غیر از آن سیره (حضرت علی) رفتار خواهند کرد؛ چرا که دیگر هیچگاه قدرت و دولت به دست دشمنان نخواهد افتاد.

#### ۳. تخریب خانه‌ها و مغازه‌ها

از جمله موارد توجه به مصلحت در امور حکومتی، دستور حضرت علیه السلام برای تخریب مغازه‌ها و دکانهایی بود، که خارج از محدودهٔ مقرر ساخته شده بودند<sup>۲۵</sup>. همچنین، امام علیه السلام دستور داد تا منازل کسانی که به سوی معاویه می‌گریختند، خراب شود<sup>۲۶</sup>.

#### ۴. ازدواج اجباری

همچنین، حضرت علی علیه السلام برای حفظ مصالح جامعهٔ مسلمانان و پالایش جامعه از فساد، به ازدواج اجباری زنان فاحشه و زناکار دستور دادند، با رهنمون کردن آنان به کانونهای خانواده، ایجاد علقه و دلبستگی خانوادگی میان آنان و خانواده، هم آنان و هم جامعه، از ورطهٔ هلاکت و فساد خارج شوند.<sup>۲۷</sup>

#### ۵. توقف جنگ در صفین

در ماجرای جنگ صفین و بالا بردن قرآن بر سر نیزه‌ها، درخواست کنندگان توقف جنگ، دور امام علیه السلام را گرفتند و تهدید کردند که او را تنها خواهند گذاشت. حتی آنان تهدید کردند که با تمام نیرو با امام علیه السلام خواهند جنگید. آنان از علی علیه السلام خواستند تا به مالک اشتر دستور دهند که حمله را متوقف کند. امام علیه السلام خود را بر سر دوراهی دیدند، که راه سومی وجود نداشت. امام علیه السلام یا باید می‌جنگیدند - که در این صورت ناچار به نبرد با دشمنان و جمعی زیاد از سپاه خودی بودند؛ آنهم با اندکی از افراد آگاه، که همواره سر به فرمان او داشتند - یا اینکه نبرد را متوقف کنند و پیروزی از دست لشکریان حق خارج شود. امام به دلیل اینکه مبادا پیروان بیدار شدن پیش از رسیدن به نتیجه‌ای که پایه‌های حق استوار گردد محاصره شوند، راه متوقف کردن جنگ را برگزیدند. امام علیه السلام خود را در مقابل شورش دیدند که به خاتمهٔ قدرت او منجر می‌شد. امام علیه السلام به مالک اشتر که نزد ایشان برگشت و پیشنهاد کرد تا با افراد زیر فرمانش با عاصیان مبارزه کند، فرمودند: نه، ای مالک! من فرمانده بودم، و اینک فرمانبر شده‌ام.<sup>۲۸</sup>

#### نتیجه‌گیری

به طور کلی، می‌توان گفت که از این جهت که تکلیف محوری اعم از مصلحت‌اندیشی است، پس حضرت علیه السلام تکلیف‌محور بودند. باید به این نکته توجه کرد که مصلحت‌اندیشیها لازم است در راستای روح کلی تکلیف و در جهت حفظ اساس و اصل دین باشد. در مقام تراحم احکام بویژه در مسائل اجتماعی، ترجیح یک مصلحت اغلب دشوار است. یک عقل تراحم‌شناس و آگاه به مبانی و اصول فقهی، می‌تواند با لحاظ مسائلی که دربارهٔ مصالح طولی،





تقدم مصالح نوعیه بر شخصیه و مردم سالاری ذکر شد، بهترین گزینه و تصمیم ممکن را انتخاب و اتخاذ کند. در واقع، مصلحت‌اندیشی وسیله‌ای برای حفظ و بقای دین در زمانها و مکانهای گوناگون است که نوعی انعطاف‌پذیری به دین و احکام اسلامی می‌دهد تا در شرایط مختلف و حساس، اصل آن حفظ شود. لذا، اصالت برانجام دادن تکالیف اولیه است. پس، نباید مصلحت به وسیله‌ای برای حفظ حکومت و قدرت تبدیل شود و به بهانه حفظ آن، احکام دین به تعطیلی کشانده شود. در اسلام، حکومت تا جایی معتبر است که عامل و ابزار برای اجرای احکام باشد. اگر قرار باشد خود آن به تعطیل دین پردازد، از نظر اسلام مشروعیت ندارد و نقض غرض خواهد شد.

- <sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه امام صادق علیه السلام
- <sup>۲</sup> فرهنگ جدید عربی - فارسی (ترجمه المنجد الطلاب)، ترجمه محمد بندر ریگی
- <sup>۳</sup> نك: سيد محمدناصر تقوی، حکومت و مصلحت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷
- <sup>۴</sup> سید محمد ناصر تقوی، بررسی مصلحت در نظام سیاسی اسلام (پایان نامه)، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶، صص ۸-۲۷
- <sup>۵</sup> نك: رمضان السیوطی، ضوابط المصلحة فی الشریعة الاسلامیة، قاهرة، ۱۹۹۶.
- <sup>۶</sup> همانجا.
- <sup>۷</sup> دراین باره رك. اصغر افتخاری، مصلحت و حاکمیت، (مجله) حکومت اسلامی، ش ۹.
- <sup>۸</sup> دراین باره رك. دیوید کلینتون، دو رویه منفعت‌مندی، ترجمه اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، فصل اول.
- <sup>۹</sup> سید محمد ناصر تقوی، بررسی مصلحت در نظام سیاسی اسلام (پایان نامه)، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶، صص ۱۴۳-۱۴۷
- <sup>۱۰</sup> جهت مطالعه بیشتر دراین باره رك. اصغر افتخاری، مصلحت به مثابه روش، در کتاب «مصلحت و حکومت» از مجموعه آثارکنگره بین‌المللی امام خمینی، (قم، ۱۳۷۸)، ج ۷. گفتنی است در این مجموعه، مقالات متعدد دیگری در همین ارتباط درج شده است.
- <sup>۱۱</sup> «فلنكن الدنيا في عينكم اصغر من حثالة القرظ و قراضة الجلم و انتظوا بين كان قبلكم قبل ان ينظ بكم من بعدكم و ارفضوها ذميمة فانها رفضت من كان أشسف بجانكم» نهج البلاغه، ترجمه حسین

- انصاریان، چاپ اول، (تهران: انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۸)، خطبه ۳۲
- <sup>۱۲</sup> «والله لم يحب الى امرتكم الا ان اقيم حقاً او أدفع باطلاً» همان، خطبه ۳۳
- <sup>۱۳</sup> «لولا حضور المحاضر و قيام الحججة بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء الا يقاتر و على كظفة ظالم و سب مظلوم لاقبست حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس اولها و لالقيتم دنياكم هذه أزهد عندى من عطفة عزى» همان، خطبه ۳
- <sup>۱۴</sup> «والله ما كانت لي في الخلافه رغبة و لا في الولاية اربة و لكنكم دعوتوني اليها و حكمتوني عليها» همان، خطبه ۱۹۶
- <sup>۱۵</sup> «وان عملك ليس لك بطعمة و لكنه في عنقك امانة» همان، نامه ۵
- <sup>۱۶</sup> «والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء لرددته فان العدل سعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق» همان، خطبه ۱۵
- <sup>۱۷</sup> «والله ما معاويه بأدهى منى و لكنه يغدر و يفجر و لولا كراهية القدر لكنت من أدهى الناس» همان، خطبه ۲۰۰
- <sup>۱۸</sup> «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعليها و ما ربك بظلام للعبيد»
- <sup>۱۹</sup> سیداصغر ناظم‌زاده قمی، مجلس امامت (تحلیلی از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام)، (قم: الهادی، ۱۳۷۲)، صص ۷۹-۸۰
- <sup>۲۰</sup> مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب (اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی علیه السلام) (تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷)، ص ۴۵
- <sup>۲۱</sup> «اما والله لقد قمصها ابن ابي قحافة و إنه ليعلم ان مجلسي منها محل القطب من الرحي...» نهج البلاغه، خطبه ۲
- <sup>۲۲</sup> «أبها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طريق المنافرة وضعوا تيجان المناخرة» همان، خطبه ۵
- <sup>۲۳</sup> «وان القائم (عج) يسير منهم بخلاف تلك السيرة لأنه لا دولة لهم» همان، نامه ۶۲
- <sup>۲۴</sup> کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳ کتاب الجهاد.
- <sup>۲۵</sup> جعفر مرتضی‌العالمی، السوق فی ظل دولة الاسلامیة، چاپ اول، (البنان: الدار الاسلامیة، ۱۴۰۸ق)، صص ۱۰-۲۵
- <sup>۲۶</sup> بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق محمودی (بیروت: دارالمعارف و مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۲ق)، صص ۲۲۰ و ۲۶۵
- <sup>۲۷</sup> شیخ طوسی، التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۲
- <sup>۲۸</sup> محمد جواد نثری، امیرالمؤمنین اسوة وحدت، ترجمه: محمدرضا عطائی (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۶)، ص ۲۵۲